

بسم الله الرحمن الرحيم شنبه دوازده خرداد ماه ۱۴۰۳ درس خارج فقه معاصر
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا
ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداءه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.
بحث در اشکالی بود که بوجه رابع شده بود که در واجه رابع این بود که چون قید متصل هست بنابراین قید
«حتى يفترقا» یا «ما لم يفترقا» این باعث می‌شود که اطلاق نداشته باشد و شخص اعتباری را شامل نشود.
در اشکال بر این وجه اشکال حلی این بود که ما سه طائفه داریم در این سه طائفه در بعضی‌اش به امر وجودی
تعقیب شده در بعضی‌اش به امر عدمی تعقیب شده در بعضی هر دو آمده و در آنجایی که به امر عدمی هست
سه فرضیه را دارد، آنجایی که عدم افتراق بخاطر سالبه محمولی است یعنی افتراق ممکن است، نه افتراق
نیست، جایی که افتراق امکان ندارد ولی موضوعش وجود دارد یعنی اجتماع هست و سوم این است که سالبه
بنحو سالبه‌ی موضوعی است یعنی اصلاً اجتماعی نیست تا افتراق بخواهد، همه‌ی این‌ها صادق است. مثلاً
یک کسی می‌گوید من نوه ندارم خب نوه نداشتن دروغ نگفته چه این باشد که فرزند دارد، ازدواج کرده فرزند
دارد ولی نوه‌دار نشده درست است بگوید نوه ندارم. اگر فرزند دارد ازدواج کرده نشده هنوز درست است،
یک کسی این است که اصلاً می‌گوید نوه ندارم با این‌که اصلاً ازدواج نکرده این دروغ نگفته و شامل است،
لم يفترقا سه صورت را شامل می‌شود چه آنجایی که امکان دارد و افتراق حاصل نشده، چه آنجایی که امکان
ندارد و افتراق حاصل نشده ولی اجتماع هست، چه آنجایی که اصلاً اجتماعی نیست و سالبه بانتفاء موضوع
است، هر سه‌تا را شامل می‌شود. بنابراین ولو کل روایات باب، همه‌ی روایات باب شامل نشود اما آن طایفه‌ی
ثانیه‌ای که مغيای به عدم افتراق شده است او شامل می‌شود.

س: ...

ج: حالا این فعلاً حرف مستشکل است حالا تا مقام اشکال ببینیم که چه جور اشکال را جواب داده.
یکی دیگر هم اشکال نقضی بود که اشکال نقضی این‌که اگر بخواهد شامل نشود «کل شیء لک حلال حتى
تعلم انه حرام» هم باید بگوییم که زمان غیبت را شامل نمی‌شود. خب حالا جواب از این اشکال را این‌جوری
می‌دهند «الجواب: بالنسبة للإشكال النقضي فالجواب الأسبق على حاله» آن جواب اسبق بر حال خودش باقی
است، چرا؟ آن‌جا چی جواب دادیم؟ آن‌جا این بود که تغیی به جامع بین ممکن و غیر ممکن لا اشکال فیه،
فلذا گفتیم مثلاً می‌گوید اذا اصاب شیء مثلاً مع الدم يتنجس حتى يغسل، این شیء شامل جامداتی که قابل غسل
است می‌شود، شامل مایعات هم که قابل شستن نیست می‌شود شیء، و این حتی يغسل این باعث نمی‌شود که
بگوییم که آن شیء فقط شامل چیزهایی می‌شود که قابل شست باشد چیزهایی که قابل شستن نیست شامل
نمی‌شود چون جامع است. این‌جا هم همین‌جور می‌گوییم، می‌گوییم که این‌جا «البيعان بالخيار ما لم يفترقا»
این جامع بین این‌ها سه‌تایی هست یعنی در جایی که امکان دارد هم آن‌جا را شامل می‌شود، آن‌جا هم که امکان
ندارد بالاخره مادامی که این‌ها لم يفترقا راجع به آن‌ها هم صادق است، بنابراین خیار برای آن‌ها صادق
است، آن مطلب را هم جواب دادیم که ان قلت که این لازم‌اش این است که خیار ابدی باشد برای این‌ها
همیشگی باشد و تخلصی از آن پیدا نکنند گفتیم این‌جوری نیست چون راه این‌که خیار نداشته باشد شخص
وجود دارد مثل این‌که اسقاط کنند خیرات خودشان را در هنگام معامله یا بعد از معامله.

و اما بالنسبة به جواب حلی «و أما جواب الإشکال الحلی فالمدعی فی الوجه المذكور أن تعبير «حَتَّى یَفْتَرَقَا» أو «مَا لَمْ یَفْتَرَقَا» جاء فی الخطاب متصلًا، و ضمیره يعود إلى المتبايعین فی صدره، و هو مانع لتشکیل الإطلاق فی صدره، فلا یشمل المتبايعین اللذین لا یتصور فیهما الاجتماع و الافتراق، حتی فی الطائفة الثانية» اشکالی که هست این است که شما آمدید این جملهی «البیعان بالخیار ما لم یفترقا» آمدید صدر آن را که «البیعان بالخیار» را جدا حساب کردید «ما لم یفترقا» را یک قضیهی دیگری قرار دادید و گفتید این دو قضیه همان طوری که گذشت بهم ربطی ندارند. «البیعان بالخیار» مثل این که همین جور فقط فرموده بود آن ذیل را نداشت. خب اگر فرموده بود «البیعان بالخیار» شامل شخص اعتباری می شد دیگر چون آن ها هم بیع هستند، دوتا بانک با هم معامله کنند، یک بانک و شرکت معامله بکنند البیعان هستند، هم این بانک بیع است هم آن شرکت. ذیل هم گفتید «حتی یفترقا» یا «ما لم یفترقا» گفتید این هم یک قضیهی دیگری است که می خواهد بگوید افتراق موجب سقوط خیار می شود، آن هم یکم قضیهی دیگری. جواب این است که این «ما لم یفترقا» در این روایات متصل به آن جملهی قبل ذکر شده و یک ضمیر در آن هست همان یفترقا آن ضمیر فاعلی یفترقا برمی گردد ضمیر تثنیه برمی گردد به آن البیعان، پس این جور نیست که دو جملهی غیر مرتبط با همدیگر باشد، در یک کلام ذکر شده مشتمل بر ضمیری هم هست که برمی گردد به قبلی، حالا اگر یکجوری بود که ضمیر توی آن نبود که متصل به قبلی بخواهد به قبلی برگردد حالا یک حرفی. اما وقتی که اینجوری است این کالکلام الواحد می شود و با وجود این این باعث می شود که اطلاق برای آن صدر منعقد نشود. مثلاً حالا در یک مثالی اگر توی یک روایت اینجوری آمده بود فرموده بود که «اکرم العلماء و قلدهم فی امور دینک» اگر این جوری بود، خب و قلدهم یعنی آن علماء را در امور دین تقلید بکن، اگر می گفت قلدهم فی امور دینک فی امور دینک نبود ما می گفتیم که اکرم العلماء که فرموده شامل فقهاء می شود شامل غیر فقهاء هم می شود، شامل پزشک ها هم می شود، شامل مهندسی هم می شود، همه ی این ها علماء هستند. اما بعد از این که آن ذیلش اینجوری گفته گفته «اکرم العلماء و قلدهم فی امور دینک» این باعث می شود که برای العلماء اطلاق منعقد نشود می گویند پس این اکرم العلماء فعلاً راجع به کی دارد صحبت می کند؟ راجع به فقهاء دارد صحبت می کند. لاقلاً این است که احراز اطلاق برای صدر نمی شود و احتمال این که مقصود از این علمائی که در صدر ذکر کرده همین علمائی است که می شود از آن ها در امور دین تقلید کرد مقصود است، اطلاق درست کرد، این جا هم حرف این است که درست است گفته «البیعان بالخیار» و بیعان شامل شخص اعتباری هم می شود ولی چون فرموده «حتی یفترقا» پس بنابراین این قرینه می شود که آن بیعانی مقصود است که افتراق در مورد آن ها قابل تصور است این. حتی می فرمایند طایفه ی ثانیه که جملهی وجودی نبود عدمی بود «ما لم یفترقا» درست است «ما لم یفترقا» قضیهی سالبه درست است که شامل سالبه بانتفاء محمول و بانتفاء موضوع عقلاً می شود شامل هر دو می شود. مثلاً می گوئیم که فرض کنید می گوئیم که بچه ی پنجم زید فرزند ندارد این هم به این جور درمی آید که اصلاً این آقا بچه ی پنجم داشته باشد و بچه نداشته باشد هم این که اصلاً بچه ی پنجمی ندارد عقلاً درست است، وقتی نیست خب نوه هم ندارد دیگر. این عقلی است اما عند العرف همان طور که ایشان فرمودند عند العرف قضایای سالبه ظهور در سالبه ی بانتفاء محمول دارد یعنی موضوع باید باشد محمول نباشد. پس بنابراین حتی این طایفه ی ثانیه که «ما لم یفترقا» بود باید بگوئیم که این ظاهرش سالبه به انتفاء محمول است یعنی موضوع مفروض است که اجتماعی وجود دارد پس قهراً البیعی را دارد می گوید لهم الخیار است که اجتماع در آن ها باشد و حالا افتراق پیدا نکرده باشند و در مورد دو شخص اعتباری اجتماعی اصلاً وجود ندارد یا یک شخص اعتباری به یک شخص حقیقی معامله بکنند اجتماعی ندارد در آن ها اجتماعی نیست. می فرمایند که بالنسبه ی به اما جواب اشکال حلی مدعا در وجه مذکور این است که،

یعنی مدعی مستثقل در وجه مذکور این است یعنی کسی که می‌گوید شامل نمی‌شود، در وجه مذکور این است که تعبیر به «حتی بفتراً أو ما لم یفتراً جاء فی الخطاب متصل» در حالی که متصل به آن صدر است «و ضمیره» ضمیر این تعبیر «یعود الی المتبایعین» ضمیر تثنیه‌ای که در این دو تا هستند «یعود الی المتبایعین فی صدره و هو» این تعبیری که متصل است و ضمیری دارد که این ضمیر به قبل برمی‌گردد مانع است مانع تشکیل اطلاق در صدر روایت می‌شود. بنابراین «فلا یشمل» صدر روایت المتبایعینی که تصور ندارد در آن متبایعین اجتماع و افتراق مثل شخص اعتباری. حتی این اطلاق تشکیل نمی‌شود در طایفه‌ی ثانیه‌ای که قیدش عدمی بود. چرا حالا شامل نمی‌شود حتی در طایفه‌ی ثانیه؟ «لأنّ عدم الافتراق لا یشمل السالبة بانتفاء الموضوع عرفاً مع أنه یشملها عقلاً.» چون عدم افتراق شامل سالبه‌ی بانتفاء موضوع یعنی جایی که اجتماعی اصلاً نباشد، اجتماعی نیست تا بخواهد افتراق عارض بشود، به این می‌گوییم سالبه به انتفاء موضوع چون این عدم افتراق شامل سالبه به انتفاء موضوع عرفاً نمی‌شود با این که آن افتراق آنه یشمله عقلاً. با این که شأن چنین است شامل می‌شود آن انتفاء موضوع را عقلاً. «لأنّ عدم الإفتراق» عدم الافتراق شامل سالبه به انتفاء موضوع نمی‌شود عرفاً مع أنّ عدم الافتراق شامل می‌شود سالبه به انتفاء موضوع را عقلاً. عقلاً شامل می‌شود مثل همان مثالی که زدیم که می‌گوییم فلانی بچه پنجم او نوه‌ی، نوه ندارد، فرزند ندارد، این هم سازگار با این که بچه پنجمی داشته باشد و آن نوه نداشته باشد، بچه نداشته باشد هم عقلاً به این است که اصلاً ندارد. اما عرفاً هیچ کس این را حمل نمی‌کند، معنا نمی‌کند به آن صورتی که اصلاً بچه پنجمی ندارد. «ولذلك حین یقال إنّ فلاناً لیس وسیع الدار» وقتی در عرف گفته می‌شود فلانی وسیع‌الدار نیست، خانه گسترده و وسیع ندارد. این چی می‌فهمی؟ می‌فهمی خانه‌ای دارد و وسیع نیست. نه، اصلاً چون خانه اصلاً ندارد می‌گوییم خانه بزرگ ندارد. عقلاً درست است ولی عرفاً درست نیست. چون وقتی گفته می‌شود «حین یقال إنّ فلاناً لیس وسیع الدار یفهم منها» از این کلام، از این جمله عرف می‌فهمد «أنّ فلاناً یملک داراً لیست واسعة»، می‌فهمد که بله، این مالک داری نیست که واسع باشد. «ولا یفهم منها أنه لیس له دار أصلاً» این را نمی‌فهمد که اصلاً داری ندارد فلذا چون داری ندارد گفته می‌شود خب واسع هم نیست دارش. «نعم، یمکن الادّعاء أنّ استعمال السالبة بانتفاء الموضوع، فی خصوص المورد الذی ینتفی فیهِ الموضوع، وإن لم یکن أمراً عرفیاً، ولكن إن استعمل عام یكون فی غالب الموارد السالبة بانتفاء المحمول فشموله للموارد القلیلة فی السالبة بانتفاء الموضوع أمر عرفی، ومحل کلامنا من هذا القبیل». این نعم یک استدراکی می‌خواهد بکند. می‌گوید شما آمدید گفتید که در عرف سالبه، سالبه بانتفاء محمول فهمیده می‌شود نه بانتفاء موضوع. اما اگر کسی این جوری، ممکن است کسی این حرف را بزند. بگوید بله، وقتی یک قضیه‌ای گفته می‌شود این ظاهرش همان است که شما گفتید عرفاً که سالبه بانتفاء محمول است. اما اگر قضیه عام سالبه‌ای گفته بشود که در آن قضیه‌ی عام معمول

موارد و غالب موارد سالبه‌ی باینْتفاء محمول است. این جا لاْبأس که بگوییم ظهور آن کلام شامل سالبه باینْتفاء موضوع هم می‌شود. سالبه گفتند در خصوص سالبه باینْتفاء موضوع این خالی از استنباع عرفی کانه نیست. اما اگر یک عامی شما بگویید که غالب افراد آن عام سالبه باینْتفاء محمول است. این شمول اطلاق این کلامی که غالب افراد سالبه‌ی باینْتفاء محمول است عیبی ندارد که... مثل چی؟ مثل این که گفته می‌شود شمول مطلق نسبت به فرد نادر لاْبأس به، اما اختصاص المطلق به فرد نادر، این عرفی نیست. شمول نسبت به فرد نادر لاْبأس به. در کنار افراد غیرنادر. اما یک عامی بگویی، یک مطلق بگویی و فقط یک فرد نادر مقصود تو باشد این استنباع عرفی دارد، استبعاد عرفی دارد. مثلاً مولا بگوید «أكرم العالم» و فقط مقصودش اعلم و اورع باشد. خب می‌گویند آقا، چرا کلی می‌گویی؟ چرا عام می‌گویی؟ خب بگو «أكرم العالم والاورع»، بگویی «أكرم العالم» و فقط مقصود تو چی باشد؟ اعلم اورع باشد که یکی است. اما اگر بگوییم «أكرم العالم» و همه را مقصودش باشد خب، اگر صدتا عالم داریم نود و نه‌تای آن عالم معمولی هستند، یکی از آن‌ها اعلم که دیگه نمی‌شود متعدد باشد. اعلم من الكل. آن اعلم هم مقصود باشد خب این لاْبأس به. این جا هم می‌گوید ایشان، این جا هم ممکن است همین را بگوییم. شما می‌گویید «مَا لَمْ يَفْتَرِقَا»، معمول مواردی که معاملات بین دو نفر می‌شود آن جا سالبه باینْتفاء محمول است. عدم افتراق. یعنی اجتماع وجود دارد و امکان افتراق هم دارد. حالا می‌گوید خیار مجلس تا جایی است که افتراق پیدا نکرده باشد. حالا یک مورد هم بگیرد که سالبه باینْتفاء موضوع است چون اصلاً اجتماعی در او نیست. این در کنار آن‌ها وقتی می‌شود چه اشکالی دارد؟ پس این جوابی که شما دارید از حرف مستدل می‌دهید می‌گویید که وقتی ذیل این چنینی است، ذیل حتی در طایفه ثانیه می‌فرمایید که ظاهر در سالبه باینْتفاء محمول نه باینْتفاء موضوع و این چون متصل به صدر ذکر شده، مانع از اطلاق صدر می‌شود، این جور جواب می‌دهیم. می‌گوییم این مثل آن موارد می‌ماند که قضیه سالبه وقتی اکثر افراد سالبه‌ی باینْتفاء محمول باشند اراده سالبه باینْتفاء موضوع اشکال ندارد در کنار آن‌ها و این جا این چنینی است. «نعم يمكن» این نعم استدراک از آن حرف قبل می‌کند. نعم ممکن است ادعای این که استعمال سالبه‌ی باینْتفاء موضوع در خصوص موردی که «بنتفي فيه الموضوع» در جایی که در آن مورد موضوع اصلاً منتفی هست و وجود ندارد موضوع و «إن لم يكن امرا عرفيا» اگرچه استعمال سالبه در خصوص این موردی که امر عرفی نیست «ولكن إن استعمل عام» اما اگر یک قضیه سالبه‌ی عام استعمال بگردد که «يكون في غالب الموارد السالبة بانتفاء المحمول» که در غالب موارد آن سالبه باینْتفاء محمول است. یعنی موضوع موجود است، محمولش

وجود ندارد. این جا «فشموله للموارد القليلة في السالبة بانتفاء الموضوع أمر عرفی»، این امر عرفی است که مثلاً می گوید آقا، هر کسی نوه ندارد بیاید مثلاً فلان وام را به او می دهیم. هر کس نوه ندارد. خب حالا این نوه نداشتن خیلی مواردش سالبه بانتفاء موضوع نیست. إنتفاء به محمول است یعنی ازدواج کرده فرزند هم دارد اما فرزندانش بچه دار نشدند. این فرد غالب است. حالا در کنار این اگر شامل بشود شخصی را که آقا، نوه ندارد. در اثر چی؟ در اثر این که ازدواج کرده، هنوز بچه دار نشده. یا اصلاً ازدواج نکرده. این را اراده بکند در کنار او که این نوه نداشتن سالبه بانتفاء موضوع است. اما قلیل است نسبت به سالبه بانتفاء محمول، این خلاف عرف نیست. می آیند همه را شامل می شود. این را ممکن است کسی این حرف را بزند و بگوید «ومحل كلامنا من هذا القبيل أيضاً». محل سخن ما هم از این قبیل است نیز. چرا؟ برای این که می گوید «مَا لَمْ يَفْتَرِقًا». حالا «مَا لَمْ يَفْتَرِقًا» در اثر این که اجتماع دارند و هنوز مفترق نشدند که این غالب موارد است. یا در اثر این که اصلاً اجتماعی در آن ها تصور نمی شود تا بخواهد افتراق داشته باشد. «ولكن هذا المدعى أيضاً محل تأمل» مگر کسی این حرف را بیاید بزند. بعد می فرماید که این ادعا هم خیلی واضح نیست که ما دلگرم به این باشیم. آن جا هم وقتی می گوید مثلاً وقتی گفته می شود کسی که نوه ندارد بیاید فلا وام را بگیرد، آن جا هم محل تأمل است که کسی که اصلاً ازدواج نکرده یا ازدواج کرده، حالا اصلاً فرزند ندارد شامل بشود. بله، آن جا که ازدواج کرده فرزند هم دارد ولی هنوز نوه دار نشده که موضوع موجود دارد برای نوه دار شدن. آن بله، او می گیرد. اما این که بخواهد اطلاقش و عموماً حتی آن جایی بگیرد که سالبه بانتفاء موضوع است؛ این نه، این جا یادم آمد از یک برادری. ایام حج هم هست. یک برادر محترمی می خواست حج مشرف بشود، خیلی به من مراجع می کرد قبل از حجش. مسئله های مختلف، این ها، از جوانی اش و نوجوانی اش و تا وقتی که حج می خواست مشرف بشود، خیلی سال پیش. می خواست پاک پاک باشد، هیچ مشکلی دیگه نداشته باشد. و حالا که مشرف می شود دیگه از جهات مسائل فقهی و این ها همه... آمد به من گفت که (من آن وقت دبیر تربیتی دبیرستان ها بودم). آمد گفت که دولت اعلام کرده کسانی که موتورسیکلت ندارند (آموزش و پرورش) کسانی که موتورسیکلت ندارند ثبت نام کنند موتور به آن ها می دهیم. من یک موتورسیکلت دنده ای داشتم. رفتم آن را فروختم که جزء موضوع بشوم که ندارد. حالا شک می کنم می گویم شاید مقصودشان این بوده که اصلاً نداشته باشد نه دارد برود بفروشد خودش را داخل این موضوع بکند. فلذا است که خیلی شک داشت و این ها، بالاخره تا وقت نزدیک پروازشان شد، این دید چیزی ندارد، رفت موتور را همین جور گذاشت توی آموزش و پرورش. اداره آموزش و پرورش

و رفت. خب من چون خیلی آدم متدینی واقعاً بود و دنبال این جهات بود و آن موقع طلبه نبود و بعد طلبه شده بود و این شبهه برایش پیش آمده بود که شاید آن مقصود این است. خلاصه ما به یک واسطه خدمت مرحوم آیت‌الله مؤمن رحمه‌الله علیه گفتیم آقا، این آدم خیلی متدینی این جوری است. شما خدمت رهبری می‌رسید، همان مباحثات فقهی که داشتند، شما از ایشان اجازه بگیرید. آن آقا هم رفت. اصلاً خبر نداشت از این کاری که ما کردیم. بعد که ایشان آمد گفت من توی مدینه خواب دیدم یک منادی صدا می‌کند که موتور برگشت. می‌گفت چون آقا اجازه دادند که عیب ندارد این موتور برای او باشد، این إذن ولی فقیه که او می‌گفت من آن جا هیچ خبر نداشت که ما این کار را کردیم. آقا مؤمن به رهبری گفتند، رهبری اجازه فرمودند. می‌گفت آن جا که بودم خواب دیدم منادی گفت که موتور برگشت. خب این جا حالا ببینید؛ این شک می‌کند دیگه، می‌گوید آقا گفته کسی که ندارد موتور، شما بگویند نداشتن اعم از این است که داری و می‌روی می‌فروشی برای این که موضوع بشوی؟ نه، عرفاً معلوم نیست که شامل بشود. آن است که اصلاً ندارد. حالا این جا هم همین جور است. می‌گوییم «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا». یعنی آن‌هایی که اجتماعی دارند و مادامی که ... نه اصلاً اجتماعی ندارند که سالبه بانتفاء موضوع باشد. بله. و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان.